



دوماهنامه علمی- پژوهشی

د ۱۰، ش ۳ (پیاپی ۵۱)، مرداد و شهریور ۱۳۹۸، صص ۱-۲۵

تحلیل برخی گشتارهای دستوری براساس مفهوم ظرفیت: از نگاه تنبیر تا نگاه چامسکی

معصومه احمدی^۱، صدیقه شرکت‌مقدم^۲، سپیده نواب‌زاده شفیعی^۳

۱. استادیار زبان و ادبیات فرانسه دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

۲. استادیار زبان و ادبیات فرانسه دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

۳. استادیار ادبیات تطبیقی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

پذیرش: ۹۷/۸/۲۲

دریافت: ۹۷/۵/۲۸

چکیده

ظرفیت فعل موضوع محوری در «دستور زبان وابستگی» است؛ لیکن جایگاه آن در «دستور زبان زایشی» مبهم می‌نماید. دیدگاه تنبیر به فعل مرکزیت ویژه می‌دهد و دسته‌هایی از ارتباط میان اجزاء جمله را تعیین می‌کند، و ظرفیت‌هایی آزاد حول عناصر کلیدی جمله، به خصوص فعل، در نظر می‌گیرد که بحث‌برانگیزند. دیدگاه چامسکی از ابتدا بر پایه ساختارهای ظاهری و ارتباطات ارسطویی، نهاد و گزاره، بنا شده است و به زایش لایه‌های دستوری نظر می‌کند. هدف ما در این تحقیق این است که با مقایسه کلی این دو دستور دریابیم که آیا گشتارهای دستوری جمله، که چامسکی بیان کرده است، تحت فرمان همان مفهوم ظرفیت، که تنبیر از آن یاد می‌کند، هستند؟ چگونه ظرفیت فعل بر تحولات ساختار پایه جمله تأثیر می‌گذارد و گونه خاصی از ساختار در سطح را فرمان می‌دهد؟ برای پاسخ، ابتدا نگاه‌های جدید به نظریه تنبیر را با مثال‌هایی تفهیمی آورده‌ایم. سپس با روش تحلیلی آن‌ها را مقایسه کرده‌ایم و نهایتاً در بخش نتایج نشان داده‌ایم که جمله به‌سان سیستم زنده، خودبه‌خود ظرفیت‌های آزادی را حول عناصر محوری و یا در کنار گروه‌های سازه‌ای‌اش می‌آفریند که امکان برخی گشتارهای دستوری را به‌روشنی فراهم می‌آورد. این نگاه جدید به مفهوم ظرفیت، قرابت‌های بنیادی را میان دیدگاه‌های تنبیر و چامسکی در موضوع تحولات ساختاری جمله آشکار می‌سازد.

واژه‌های کلیدی: تنبیر، چامسکی، دستور زایشی، دستور وابستگی، ظرفیت.

۱. مقدمه

زبان، ساختار و نظام فکری انسان را منعکس می‌کند و تفاوت میان زبان‌ها می‌تواند در تنوع ساختار فکری ذهن انسان ریشه داشته باشد. لیکن نظام‌های فکری بشری، توانایی مفهوم‌سازی مشترکی دارند که زبان‌شناسان نیز اخیراً به این مشترکات شناختی نزد انسان علاقه‌مند شده‌اند. دیدگاه زبان‌شناسی زایشی چامسکی، ذاتی بودن همگانی زبان را مدنظر قرار می‌دهد، هرچند برخی دیدگاه‌ها، زبان را انعکاس توانایی‌های شناختی انسان می‌دانند. درواقع، نگاه چامسکی با نگاه تنبیر، در زاویه دید ساختارگرایانه مشترکات شناختی به زبان پیدا می‌کند. این زاویه دید اساساً به ترسیم عینی و تبیین تفسیری نظام‌های نحوی و دستوری منتهی می‌شود که تنبیر و چامسکی به‌نوعی در آن وارد شده‌اند. نکته جالب توجه این است که اثر اصلی تنبیر که به تبیین دستور وابستگی پرداخته بود (عناصر نحو ساختاری)^۱ تقریباً در همان دورانی (۱۹۵۹) ظهور یافت که اثر چامسکی (۱۹۵۷) درباره دستور زایشی در دسترس خوانندگان قرار گرفته بود. لیکن محافل زبان‌شناسی آنقدر که به نظریات چامسکی توجه کردند، تنبیر و طرح دستور وابستگی‌اش را نقد و بررسی نکردند. در اواسط دهه هفتاد میلادی مجدداً با کارهای ریچارد بوم^۲ جایگاه دستور تنبیر در مباحث تاریخ علم بررسی و ارزش آن برای انجام کارهای تحقیقی بعدی برجسته شد.

لازم است یادآوری شود که تنبیر ابتدا به تبیین مفهوم «ساختار» همت می‌گمارد و به‌وضوح بیان می‌کند که «موضوع دستور ساختارگرا تفسیر جمله است» (Tesnière, 1959: 2). آنچه در نگاه او مهم جلوه می‌کند جایگاه کلیدی فعل در جمله، مفهوم ظرفیت، و سلسله‌مراتبی بودن ارتباطات میان اجزای جمله است. او یک نظام خطی در ظهور کلام می‌بیند که با نظام ساختاری نحوی متفاوت است. بدین شکل می‌توان گفت که در دیدگاه تنبیر به‌نوعی «ساختار زیرین» و «ساختار روبین» کلام - که در دستور زایشی^۳ چامسکی مطرح است - نیز دیده می‌شود: آنجا که تنبیر عمل «گفتار» را نوعی ترجمه «نظام ساختاری» نحوی به «نظام خطی» گفتار می‌بیند، و عمل «فهمیدن» را برعکس، نوعی ترجمه «نظام خطی» به «نظام ساختاری» بیان می‌کند. مفهوم ظرفیت نزد تنبیر بسیار کلیدی و راهگشاست؛ زیرا چینش‌ها و چرخش‌های ساختاری و خطی (گشتارها) به‌واسطه آن قابل تحلیل می‌شوند. دستور زایشی اما بر اساس تحلیل کلاس‌ها و

کارکردهای عناصر سازنده کلام و به‌خصوص جمله، در نگاهی ساختارگرا و با منطقی ارسطویی - که جمله را در نگاه اول محمول نهاد و گزاره می‌بیند - اهمیت می‌یابد. دستور زایشی به‌طور خاص در پی یافتن جمله پایه همگانی است و نیز به فرمول‌بندی درجات تحول و چرخش‌های دستوری نظر دارد.

با مطالعه دقیق دیدگاه‌های توصیفی تنبیر و چامسکی، به‌خصوص به این فرضیه دست یافته‌ایم که دو دیدگاه با قبول تضاد رفتاری ساختارهای زیرین و رویین جمله، تلاش‌های مشابهی برای توضیح این رفتار به‌خرج می‌دهند. برای ما این پرسش مطرح است که چگونه ظرفیت‌محوری در نگاه تنبیر توانسته است درجات تحول و گشتارهای دستوری در جملات را تفسیر کند و به نگاه چامسکی نزدیک شود. در حالی که می‌دانیم این دو دیدگاه در کل با هم متفاوتند؛ زیرا یکی روشی توصیفی - آموزشی است (دیدگاه تنبیر) و ساختارهای حلقه‌ای «غالب» و «پیرو» در جمله و سلسله‌ارتباطات میان آن‌ها را دنبال می‌کند، و دیگری روشی شناختی است (دیدگاه چامسکی) و توانش زبان‌شناختی سخنوران و شنوندگان در دریافت، ثبت و ایجاد جملات درست، و نیز درک و ایجاد تغییرات در آن‌ها را بررسی می‌کند و فرمول‌هایی پایه‌ای برای آن درمی‌آورد. چامسکی به ساخت منطقی و ریاضی دستور زبان علاقه دارد؛ وی پس از *ساخت‌های نحوی* (۱۹۵۷)، در سال ۱۹۶۵ با انتشار *جنبه‌های نظریه نحو*، در دستور زبان گشتاری نظریه‌ای جامع پیشنهاد می‌کند و به این نکته می‌پردازد که معنای جمله می‌تواند و باید مانند ساختار نحوی تحلیل دقیق شود، به عبارتی، معناشناسی را به‌سان جزء مهم تحلیل دستور زبان مطرح می‌کند (چامسکی، ۱۹۵۷، ترجمه سمیعی، ۱۳۶۲).

با این حال، با روش تحلیل داده‌ها و بررسی مثال‌های عینی از زبان فرانسه نشان می‌دهیم رویکرد چامسکی آنجا که تحولات گشتاری جمله پایه را در توانش هم‌نشین (سانتاگم‌ها) اصلی در قبول هم‌نشین‌های افزودنی می‌بیند، درواقع به رویکرد ظرفیت‌محور تنبیر نزدیک می‌شود، و مانند آن در پی شناخت فرایند تکامل جمله با ساختار زیرین، به سمت جمله با ساختار رویین است. نهایتاً این رهاورد را ارائه می‌دهیم که مفهومی بنام «ظرفیت آزاد گروه‌های سازه‌ای جمله» را می‌توان تعریف کرد که مشابه ظرفیت آزاد فعل، در مواردی وسیع‌تر از آن عمل می‌کنند و گشتارهای متنوعی را در جمله به‌دست می‌دهند.

۲. پیشینه تحقیق

تا کنون نگاه به ظرفیت از دیدگاه دستور وابستگی در مقالات و کتاب‌های گوناگون صورت گرفته است. مثلاً به کتاب *ظرفیت فعل و ساخت‌های بنیادین جمله در فارسی پژوهشی براساس نظریه دستور وابستگی* (۱۳۸۵)، به قلم امید طبیب زاده می‌توان اشاره کرد که در نشر مرکز به چاپ رسیده است. در این کتاب، طبیب‌زاده به استخراج ساخت‌های بنیادین جمله در زبان فارسی بر اساس آراء تنبیر، هلیک و شِنِکِل (Helbic & Schenkel, 1991) و انگِل (Engel 2002) پرداخته است. وی پس از معرفی برخی تفاوت‌های دستور وابستگی با دستور زایشی، وابسته‌های فعل و انواع آن در زبان فارسی را معرفی می‌کند و آزمون‌هایی جهت تشخیص انواع متمم‌ها در زبان فارسی ارائه می‌دهد. طبیب‌زاده همچنین قبل از این کتاب، در مقاله نسبتاً مفصلی با عنوان «تحلیل وابسته‌های نحوی فعل در زبان فارسی بر اساس نظریه ظرفیت واژگانی» با معرفی مختصر دستور وابستگی، متمم‌های نحوی افعال فارسی را استخراج کرده است. این مقاله از حیث مبانی نظری بیش از هر چیز مبتنی بر آرای هلیک و شنل بوده و در واقع بخشی از پایان‌نامه دکتری وی است (طبیب‌زاده، ۱۳۸۰: ۴۳).

یکی دیگر از پژوهش‌ها بر روی دستور وابستگی و متمم‌های نحوی افعال فارسی، کتاب شهرام احدی با عنوان *متمم‌های فعل و فعل مرکب در فارسی امروز* (۲۰۰۱) است که در آن مؤلف شرح مفصلی از دیدگاه‌های انگِل درباره استخراج متمم‌های نحوی ارائه داده است. متولیان در مقاله «الگوی کاهش ظرفیت فعلی: شواهدی از زبان فارسی» نیز با دقت به ظرفیت فعلی در زبان فارسی پرداخته است. نویسندگان این پژوهش تحلیلی بین‌زبانی از الگوهای کاهش ظرفیت فعل که به حذف کنشگر منجر می‌شود، ارائه می‌دهد و به دو الگوی مهم ضد سببی و مجهول‌سازی اشاره می‌کند و نشان می‌دهد که هر چند تغییر ظرفیت غالباً در برخی زبان‌ها به صورت ساخت‌وازی رخ می‌دهد، در زبان فارسی این فرایند از طریق الگوهای غیرصرفی صورت می‌پذیرند (متولیان، ۱۳۹۲: ۴۹).

علی مهرجو (۱۳۹۴: ۲۸۱) در مقاله «بررسی ظرفیت فعل در زبان فارسی معاصر: پژوهشی بر اساس دستور وابستگی» که در مجله *جستارهای زبانی* به چاپ رسیده است، ساخت‌های ظرفیتی فعل را که بر اثر حضور واژه‌ها در مقابل هر فعل ظاهر می‌شوند توضیح می‌دهد و همه متمم‌هایی را که می‌توانند با این افعال بیابند، معرفی می‌کند.

درباره دستور زبان زایشی و دیدگاه چامسکی نیز مقالات و کتاب‌های مهمی نگاشته شده است. برای مثال مقاله «زبان‌شناسی چامسکی»، نوشته کیوان زاهدی (۱۳۸۵) را می‌توان نام برد که در پژوهشنامه علوم انسانی به چاپ رسیده است. کتاب *زبان‌شناسی نظری: پیدایش و تکوین دستور زایشی* اثر محمد دبیر مقدم (۱۳۸۷) چاپ انتشارات سمت ازجمله آثار کلیدی در این حوزه است. در این کتاب، دبیرمقدم به نگرش‌های مسلط در زبان‌شناسی نظری امروز، ساخت‌های نحوی، نخستین نظریه‌های معنایی، نظریه معیار، معناشناسی زایشی، دستور حالت، دستور رابطه‌ای، نظریه‌های معیار گسترده و اصلاح‌شده، و نیز مرجع‌گزینی، و دستور واژی - نقشی، و دستور ساخت گروهی تعمیم‌یافته، دسترساخت گروهی هسته‌بنیان، برنامه کمینه‌گرا و نظریه بهینگی، به تفصیل می‌پردازد.

ولی پور نیز (۱۳۸۷: ۴) با نگارش مقاله «مسائلی درباره کاربردهای تحلیل متن با استفاده از روش‌های صورت‌گرایانه و نقش‌گرایانه» سعی کرده است تا روش‌های گوناگون توصیف و تشریح متن برای استخراج اطلاعات از آن را به‌واسطه دیدگاه دستور زایشی چامسکی نشان دهد. از نظر وی ارتباط میان زبان‌شناسی و رایانه، سابقه پنجاه ساله دارد که با تئوری‌های چامسکی و ترویج دستور زایشی شکل گرفته است.

در مقاله «بررسی پدیده حرکت سازه‌های جمله بر اساس «نظریه کپی حرکت «و» اصل خطی‌شدگی» در زبان‌های فارسی باستان و فارسی میانه (پژوهشی بر پایه دستور زایشی)»، مجله *جستارهای زبانی* (آذر ۱۳۹۶)، ساداتی و صبور با بررسی پدیده حرکت سازه‌ها در زبان‌های فارسی باستان و فارسی میانه بر اساس مبانی نظری برنامه کمینه‌گرا نشان می‌دهند چرا کپی واحدهای زبانی جابه‌جاشده در زنجیره متشکل از واحد زبانی جابه‌جاشده و کپی آن، نمی‌توانند تظاهر آوایی داشته باشند...

تاکنون نگاهی تطبیقی - تحلیلی به جایگاه ظرفیت در هر دو دیدگاه تنبیر و چامسکی و تأثیر آن در تحولات ساختاری جمله (گشتارها) به‌خصوص با ارائه مثال‌هایی مقایسه‌ای از زبان فرانسه به فارسی صورت نگرفته است. موضوع مقاله حاضر، با نگاهی از نزدیک به نوشتار تنبیر، و مقابله نظریه وی با نظریه چامسکی در مبحث گشتارهای دستوری و توسعه‌ای جمله است.

۳. مبانی نظری دیدگاه تنبیر و دستور وابستگی

تنبیر در واقع بنیان‌گذار مباحث «دستور وابستگی»^۵ است. او در بطن این مباحث، نقش ظرفیت فعلی در شکل‌گیری و توسعه عناصر ساختار نحوی یک جمله را مطرح کرده است. بر اساس نظر وی، فعل ضرورتاً حلقه و گره مرکزی جمله فعلیه است که به دور آن وابسته‌های نحوی (متمم‌ها)^۶ گرد هم می‌آیند. در اصل، فعل در این دیدگاه آن چیزی است که فرایندهای کنشی و یا حالات فاعل را بیان می‌دارد و دارای مهم‌ترین نقش در نحو و معنای جمله است.

در مباحث ظرفیت فعلی، ظرفیت، نشانی از توانایی هسته در جذب تعداد و انواع مشخصی از وابسته‌هاست. بر اساس این نگاه دستوری، مرکز ثقل ساختار جمله، فعل است که تعیین می‌کند چه تعداد متمم‌هایی می‌توانند یا باید در جمله ظاهر شوند. لذا در هر جمله، غالباً فعل هسته است و بقیه عناصر یا وابسته فعل، و یا وابسته وابسته فعل‌اند (طیب‌زاده، ۱۳۸۵).

وابسته‌های نحوی تمامی اجزای زبانی در ارتباط فعال یا غیرفعال، مستقیم یا غیرمستقیم با فعل‌اند. نکته مهم اینجاست که تنبیر تقسیم جمله به نهاد و گزاره را نمی‌پذیرد و می‌گوید: «تمام استدلال‌هایی که بر ضد مفهوم حلقه فعلی و به نفع تقابل نهاد و گزاره به آن‌ها توسل می‌جویند برخاسته از منطق قراردادی ریاضی‌اند (Logique formelle) که هیچ ربطی به زبان‌شناسی ندارد» (Tebniere, 1966: 104). تنبیر معتقد است که نحو ساختارگرا اصولاً بر پایه رابطه میان دستور ساختاری و دستور خطی استوار است: هنگامی که یک جمله به طرح درختی درمی‌آید درواقع شکل دستور خطی آن به شکل دستور ساختاری تبدیل می‌شود و برعکس، وقتی یک طرح درختی به جمله نگاشته می‌شود، در اساس، نظم ساختاری آن به نظم خطی در می‌آید. در دیدگاه تنبیر صحبت کردن به یک زبان هم درواقع تبدیل نظم ساختاری به نظم خطی است و برعکس، فهمیدن یک زبان، تبدیل نظم خطی به نظم ساختاری است. بر همین اساس وی جمله را به حلقه فعلی و وابسته‌های نحوی برش می‌دهد. چنین مدل قطع‌بندی به‌نظر وی این برتری را دارد که سبب نمود یافتن دیگر حلقه‌های پیکره‌ساز جمله، درست در موازات با حلقه فعلی می‌شود. تنبیر یادآور می‌شود که هر فرایند کنشی می‌تواند چندین عنصر وابسته را در جمله فرا بخواند. طبیعت فعل بسته به اینکه یک، دو، و یا سه وابسته را مدیریت کند تغییر می‌کند و مدیریت هم‌زمان سه وابسته نحوی ظرفیت بالایی برای فعل شمرده می‌شود. مثلاً در

جمله‌های زیر توانش ظرفیتی فعل‌ها در تقابل با هم قرار می‌گیرد:

علی می‌افتد. / علی حمید را می‌زند. / علی کتاب را به حمید می‌دهد.

در این مثال‌ها هر فعلی بر اساس ظرفیتش از دیگری متمایز می‌شود و رفتار خاصی را در جمله، بسته به تعداد و نوع وابسته‌هایی که برگزیده، به‌خود می‌گیرد. این چنین، معنی ظرفیت در دیدگاه تنبیر شکل می‌گیرد و چهار دسته فعل بر این اساس معرفی می‌شوند: «بدون ظرفیت»، «تک ظرفیتی»، «دو ظرفیتی» و «سه ظرفیتی». افعال «بدون ظرفیت»^۷، درواقع، در زبان فرانسه به فعل‌هایی گفته می‌شود که وابسته عینی ندارند و صرفاً وابسته ظاهری^۸ و یا خنثای «il» (آن یا او) را در کنار می‌پذیرند. مثلاً در جمله فرانسوی Il pleut (می بارد)، il وابسته نحوی ظاهری (توخالی) است و یا به عبارتی وابسته صفر محسوب می‌شود. بنابراین فعل «می بارد» در این جمله بدون ظرفیت ظاهر شده است. افعال تک ظرفیتی^۹ تنها یک وابسته نحوی در کنار خود می‌پذیرند: Alfred tombe. آلفرد می‌افتد.

و افعال دو ظرفیتی^{۱۰} یا متعدی^{۱۱} دو وابسته نحوی می‌پذیرند:

Alfred frappe Bernard. (Actif) آلفرد برنارد را می‌زند. (معلوم)

Bernard est frappé par Alfred. (Passif) برنارد توسط آلفرد زده می‌شود. (مجهول)

Alfred se regarde. (Réfléchi) آلفرد خودش را می‌بیند. (انعکاسی)

Alfred et Bernard se frappent. (Réciproque) آلفرد و برنارد همدیگر را می‌زنند. (دوجانبه)

افعال سه ظرفیتی^{۱۲} به تبع، سه وابسته نحوی می‌پذیرند:

Alfred donne le livre à Charles. آلفرد کتاب را به شارل می‌دهد.

خلاف روال معمول در دستور زبان کلاسیک و با وجودی که افعال سه ظرفیتی مفعول می‌پذیرند، تنبیر آن‌ها را جزو فعل‌های متعدی قرار نمی‌دهد^{۱۳}؛ زیرا وی می‌خواهد ویژگی دوگانۀ نحوی و معنایی این افعال را برجسته کند.

حلقۀ فعلی و وابسته‌های نحوی (متمم‌ها) در اصل، کادر کمینۀ جمله را تشکیل می‌دهند. عناصر قیدی با انعطاف بیشتری به فعل پیوند می‌خورند و درجۀ آزادی و رهایی بیشتری نسبت به کنشگرهای در ارتباط مستقیم با فعل از خود نشان می‌دهند. می‌توان گفت که این عناصر به «ظرفیت آزاد» فعل مرتبط می‌شوند. برای شناخت عناصر قیدی، تنبیر دو شاخص معرفی می‌کند: ۱. شاخص شکلی: عنصر قیدی باید علامت قیدی داشته باشد که در زبان

فرانسه معمولاً داشتن یک حرف اضافه است؛ ۲. شاخص معنایی: معنای فعل همواره با کنشگرهایش کامل می‌شود؛ حال آنکه عنصر قیدی در تکمیل معنای فعل، نقشی اختیاری و دل‌خواه ایفا می‌کند. البته باید دقت کرد که بسیاری از کنشگرها (غیرقیدی) نیز دارای حرف اضافه‌اند و برعکس، خیلی از متمم‌های قیدی با حرف اضافه همراه نیستند و یا اینکه برخی وابسته‌های نحوی (غیرقیدی) نیز نقش تکمیلی اختیاری دارند. مثلاً در جمله زیر مفعول می‌تواند از جمله حذف شود بدون آنکه لطمه بزرگی به معنای فعل وارد شود:

Jean mange un gâteau. ژان یک شیرینی می‌خورد.

Jean mange. ژان می‌خورد.

حال این سؤال پیش می‌آید که آیا مفهوم «ظرفیت آزاد» که تنبیر در اینجا عنوان کرده است با تعریفی که از وابسته نحوی با این مضمون داده است که «جزئی از بدنه فعل است» (Tesnière, 1966: 128) در تضاد نیست؟ تحقیق‌های بسیاری که اخیراً بر روی عناصر قیدی صورت گرفته است، نشان داده‌اند که قیده‌ها از نظر تعداد بیشترین کامل‌کننده‌های فعلی‌اند. در واقع مثال‌های تنبیر در این قسمت خیلی قانع‌کننده نیستند. وی می‌گوید: «برخی متمم‌های فعل که شاخص مسلم قیدی دارند، یعنی با حرف اضافه همراهند، نزدیکی ارتباطشان با فعل کمتر از وابسته‌های مستقیم نیست و بدون آن‌ها مفهوم فعل به‌نظر ناکامل می‌آید: مثلاً در جمله فرانسوی *Alfred change de veste* / آلفرد کت عوض می‌کند (یا در انطباق نزدیک‌تر کلمه به کلمه: در کت تغییر می‌دهد) را در نظر بگیرید. «de veste» (در کت) در اصل نه یک وابسته نحوی درجه یک است؛ زیرا عامل انجام فرایند کنشی نیست، و نه وابسته نحوی درجه دو است؛ زیرا پذیرنده فرایند هم نیست. حتی وابسته نحوی دست سوم هم نیست که از فرایند سودی ببرد و یا ضرری ببیند. حال که وابسته‌ای این چنین نیست پس چیزی جز متمم قیدی نمی‌تواند باشد» (همان). درواقع، از نظر تنبیر *de veste* در اینجا شرایط همراه و تبیین‌کننده فعل «تغییر دادن» (عوض کردن) را نشان می‌دهد و «قید ذات»^{۱۴} یا «وابسته ذاتی فعل» نامیده می‌شود (همان).

بنابراین شاخص‌های شناسایی متمم‌های قیدی و غیرقیدی آن‌طور که در نظریه تنبیر آسان به‌نظر می‌آیند، در عمل، صرفاً بر اساس ظاهر و یا معنا نمی‌توانند وابسته‌ها را شناسایی کنند. بلکه باید در تشخیص آن، به مقوله «نقش» هم بها داده شود. پس، *de veste* در این مثال طبق

تعریف کلی خود تنبیر که « وابسته نحوی، فرد یا شیئی است که به شکلی مشخص و یا به هر نوعی که باشد در فرایند کنشی شرکت دارد» (ibid: 102)، می‌باید یک وابسته نحوی (متمم غیرقیدی) به حساب آید و نه یک متمم قیدی. حال اگر تنبیر بر اساس ملاحظات و با هنرمندی آن را در دسته متمم‌های قیدی می‌آورد شاید بدین علت است که وابسته نحوی (متمم غیرقیدی)، یک جزء ویژه فرایند کنشی است. به عبارت دیگر، وابسته نحوی، فاعل، مفعول و یا متمم اسنادی است.

پس عجیب نیست که نامیزانی مشارکتی مهمی در زبان فرانسه میان حرف‌های اضافی «à» («به») و «de» («از») در وارد کردن وابسته متمم اسنادی به جمله دیده می‌شود. حرف اضافه «à» («به») در ایجاد متمم اسنادی نقش فعال‌تری دارد و حرف اضافه «de» («از») در ایجاد متمم قیدی. مثلاً:

«plaire à quelqu'un» به (نظر) کسی خوش آمدن (مورد پسند کسی واقع شدن)

«Nuire à quelqu'un» به کسی آسیب رساندن

«se souvenir de quelqu'un» از کسی به خاطر خود آوردن (کسی را به‌خاطر آوردن)

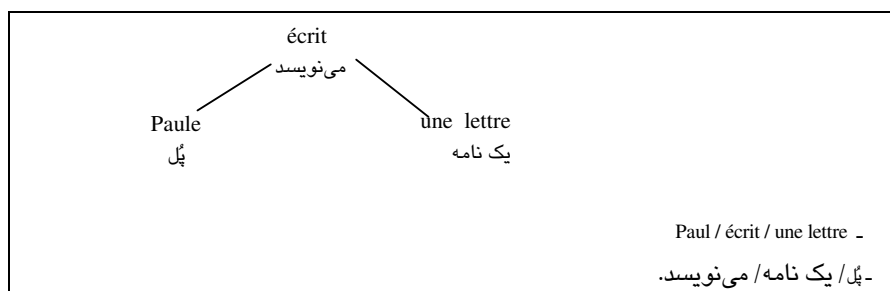
در این مورد آخر تنبیر، de quelqu'un (از کسی) را قید ذات (وابسته ذاتی فعل) برای souvenir (یادآوردن) فرض می‌کند. حال می‌توان این پرسش را مطرح کرد که حاصل چنین دیدگاه ظرفیت فعلی چیست؟ به‌خصوص اگر هنگام ورود به حوزه تحلیل کارکردی اجزای جمله، درباره تعریف‌های اصلی و پایه‌ای این دیدگاه تردید شود. تنبیر در هنگام تحلیل کارکردها، روش ترسیم نمودار درختی (Stemma) را برمی‌گزیند و در آن برای بُرش دادن جمله به اجزای سازنده‌اش از همان ابتدا، به فعل و وابسته‌هایش (و البته نقش‌های آن‌ها) توجه می‌کند و اصولاً به سمت تقسیم‌بندی بر اساس منطق دوتایی‌های در تقابل (Binarisme)^{۱۰}، نهاد و گزاره، نمی‌رود.

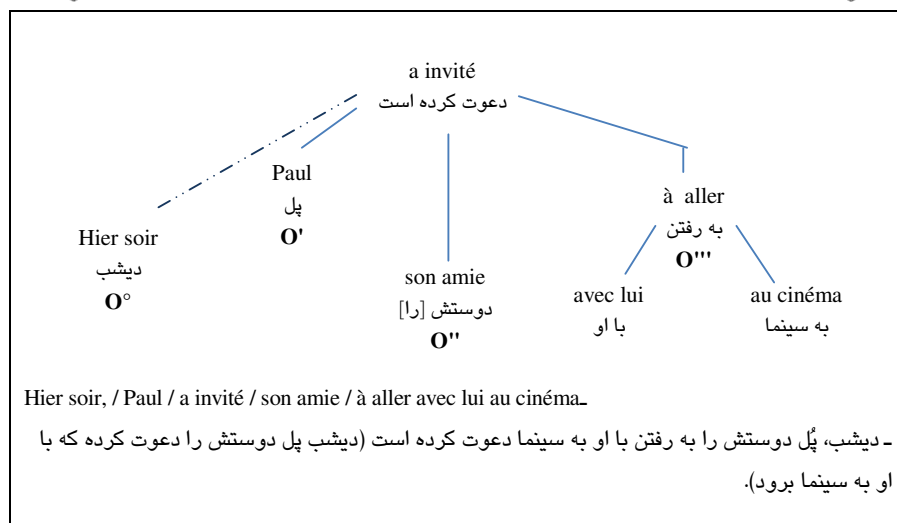
در نمودار درختی جدول ۱ که بر اساس دیدگاه تنبیر رسم شده است، «دیشب» متمم قیدی است و رابطه آزادتری را با فعل از خود نشان می‌دهد. فعل، درواقع، این متمم را با «ظرفیت آزاد» خود پذیرفته‌است (O°). یادآور می‌شود که تنبیر وابسته‌ها را نیز به درجه یک، دو و سه دسته‌بندی می‌کند و با نمادهای O', O'', O''' نشان می‌دهد. وی از نام‌گذاری سنتی فاعل، مفعول، مسند و غیره استفاده نمی‌کند. هرچند، گاهی برای توضیح تحلیل‌هایش و اینکه هر

وابسته نحوی جای چه چیزی آمده است، ارجاعاتی به مفعول و مسند می‌دهد. مثلاً نشان می‌دهد که وابسته «O'» به فاعل ارجاع می‌یابد که ارتباط نزدیک‌تری با فعل دارد. وابسته «O''» به مفعول مستقیم انطباق می‌یابد و وابسته «O'''» به مفعول با واسطه. همچنین می‌توان برای یکدست‌سازی سازه‌های جمله، چنین پنداشت که متمم قیدی به نوعی وابسته «ظرفیت صفر» است «O°». این روش به دنبال نگاه معناشناختی به اجزای جمله نیست؛ بلکه می‌خواهد با نگاهی ساختارگرا سازه‌های جمله را در ارتباط با فعل ترسیم کند. لذا در مبحث «وابسته ظرفیت صفر»، متمم‌هایی را می‌گذارد که یا مستقیماً ذات و طبیعت فعل را کامل می‌کنند و یا فرایند کنشی آن را. پس نهایتاً به این بینش می‌توان رسید که در سازه‌های جمله، مکان‌هایی فرضی، ابتدا پتانسیل وجودی می‌یابند و سپس ظهور می‌کنند: مثلاً در جمله‌ای با یک وابسته درجه یک، دو مکان برای اشغال شدن پایه‌ریزی شده است و شکل می‌گیرند (یکی برای فعل و دیگری برای کنشگر مربوطه). در جمله با دو وابسته، سه مکان، و در جمله با سه وابسته، چهار مکان شکل می‌گیرند. حال چرا نباید چنین تصور کرد که مکان‌هایی هم بالقوه هستند که می‌توانند با متمم‌های قیدی و یا همان «وابسته‌های ظرفیت صفر»، با ظرفیت آزاد فعل پُر شوند. این مکان‌ها در بسیاری از مواقع تهی باقی می‌مانند.

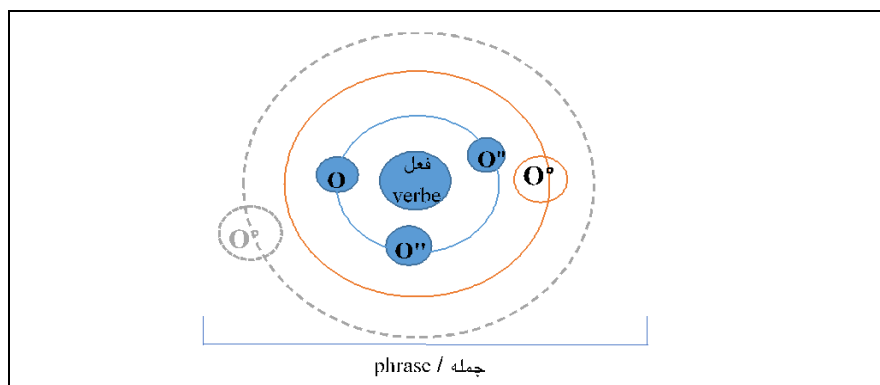
جدول ۱: نمودار درختی تنییر

Table 1. Tesnière tree diagram





تصور مکان‌های فرضی برای سازه‌های جمله، بیشتر شبیه جایگاه اربیتال‌ها در شیمی است. با این تفاوت که می‌توان همیشه جمله‌ای بسیار کامل را در نظر گرفت که تمامی مکان‌های بالقوه سازه‌هایش از وضعیت «تَهِی» به وضعیت «پُر» رسیده‌اند. چنین جمله‌ای از نظر معنایی پُر و کامل، و از نظر ساختاری پُرشاخ و برگ و سنگین است.



شکل ۱: طرح لایه‌های ظرفیت اصلی و ظرفیت‌های تهی

Figure1. Layers of the main valencies and Zero Valency (free valency)

زبان‌شناسان روش‌های مختلفی را برای ارائه دستور زبان وابستگی پیشنهاد داده‌اند که در همه این دستورها این فرض پایه وجود دارد که ساختار نحوی شامل واژه‌هایی است که با ارتباط دو دویی نامتقارن، با هم در ارتباط هستند، که به این نوع روابط، ارتباط وابستگی گفته می‌شود (Kübler et al., 2009). بنابراین در این نوع نگاه دستوری، ساختار جمله‌ها بر اساس رابطه بین کلمات با فعل تجزیه و تحلیل می‌شوند، و از آنجا که دستور وابستگی بر حسب یک ترتیب واژگانی خاص تعریف نمی‌شود، برای زبان‌هایی مانند چک، فارسی و ترکی که دارای ترتیب واژگانی آزاد هستند، بسیار مناسب است.

۴. دیدگاه چامسکی (دستور زایشی) در کنار نگاه تنبیر (دستور وابستگی)

در مقابل دستور وابستگی تنبیر، دستور زایشی قرار دارد. اصطلاح دستور زایشی، نامی است که نوآم چامسکی و پیروانش به رویکرد زبان‌شناختی خود داده‌اند و ویژگی اصلی آن بهره‌گیری از دستور گشتاری است. در این دستور از قواعد ساخت گروهی برای شناخت اجزاء جمله استفاده می‌شود. یعنی، جمله به تعدادی سازه یا گروه با هسته‌ای خاص که ویژگی‌های زبان شناختی خود را به کل گروه انتقال می‌دهد، تقسیم می‌شود. مثلاً گروه اسمی که هسته‌اش به طبقه اسم‌ها تعلق دارد، نهایتاً شکل و شمایل و خواص دستوری و رفتار یک اسم را از خود نشان می‌دهد.

دستور زایشی و دستور وابستگی، با وجود شباهت‌های بسیاری که با هم دارند، غالباً به-منزله دو نظریه رقیب و اساساً متفاوت در نظر گرفته می‌شوند. یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های میان این دو رویکرد دستوری، جایگاه یا درجه ارزشی است که هر کدام از آن‌ها برای فاعل قائل است. دستور زایشی از آغاز پیدایش خود به تبعیت از انگاره منطقی ارسطو که جمله را به دو قسمت نهاد (موضوع) و گزاره (محمول) تقسیم می‌کرد، فاعل را در کنار فعل به عنوان یکی از دو رکن اصلی جمله قلمداد می‌کند و در اولین گام تحلیل نحوی، در جمله یک گروه اسمی، یا همان نهاد، و یک گروه فعلی، یا همان گزاره در نظر می‌گیرد (چامسکی، ۱۹۶۵).

از نگاهی دیگر می‌توان گفت که دستور وابستگی، تحلیل نحوی جمله را از جزء، یعنی از فعل آغاز می‌کند، حال آنکه دستور زایشی، تحلیل نحوی جمله را از کل، یعنی از خود جمله آغاز می‌کند. در نتیجه، در دستور زایشی، گروه اسمی یا نهاد از نظر ارزش سلسله‌مراتبی، هم‌سطح گروه

فعلی یا گزاره است، حال آنکه در دستور وابستگی، مفاهیم نهاد و گزاره کنار گذاشته می‌شوند و فعل در ردیف دستوری‌ای بالاتر از فاعل قرار می‌گیرد؛ زیرا فعل تعیین می‌کند که در هر جمله چه وابستگی‌هایی باید وجود داشته باشند. به عبارت دیگر، دستور وابستگی اولین گام خود را در تحلیل جمله بر اساس معیاری صوری برداشته و فاعل را نه در کنار فعل، بلکه ذیل فعل و در کنار دیگر وابسته‌های آن قرار داده است. پس تمام پیوندها در دستور زایشی مبین رابطه کل و جزء است (دبیرمقدم، ۱۳۷۸: ۴۷۶-۴۸۲)، در حالی که این روابط در دستور وابستگی به شکل رابطه حاکم و وابسته درمی‌آید.

۵. بررسی گشتارهای دستوری در دیدگاه تنبیر و چامسکی

چامسکی در نظریه خود برای تبیین روابط نحوی، بیشتر فرایند استنتاجی را با روش فرضیه - استنتاج پیش می‌گیرد (Mel'čuk, 1988). تنبیر در مقابل، فرایندی شهودی و سپس محاسبه‌ای را دنبال می‌کند و به شیوه آماری، مفهومی از درخت وابستگی^{۱۶} ارائه می‌دهد. وی به تطابق میان نظام خطی و نظام ساختاری می‌رسد که حاصل آن قبول دو نوع جمله ساختاری و جمله خطی است. وی معتقد است از نظر نحوی جمله واقعی، جمله ساختاری است، و جمله خطی که با آن مطابقت می‌یابد تصویر پیاده‌سازی شده هر چند ناقص آن است که کاستی‌های حاصل از انعکاس را در خود دارد.

تنبیر از یک طرح دوبعدی (بُعد مرتبط با فعل، و بُعد مرتبط با دیگر اجزا) برای توصیف ساختارهای نحوی استفاده می‌کند و گاه ناچار می‌شود برای یک کلمه دو جایگاه متفاوت در نظر بگیرد. مثلاً برای ضمیر نسبی، حتی در یک طرح درختی واحد، دو جایگاه قائل می‌شود. حال آنکه دستور زایشی، از آنجا که برای دو بُعد یادشده عمق هم قائل است، سطوح گشتاری متنوعی را برای یک ساختار در اختیار می‌گیرد. مثلاً برای ضمیر نسبی، دو شاخص هم‌نشینی^{۱۷} معرفی می‌کند، یکی در ساختار عمقی (پنهان) و دیگری در ساختار رویین (صورت). به عبارت دیگر، در این دستور لزومی به دیدن دو جایگاه متفاوت برای ضمیر نسبی نیست؛ بلکه باید ارتباطی موازی و درجاتی از جایگشت‌ها را همواره در نظر گرفت.

طرح جایگشت‌ها به‌طور خاص، جزئی از نظام تحلیلی در دستور زبان زایشی است. هرچند،

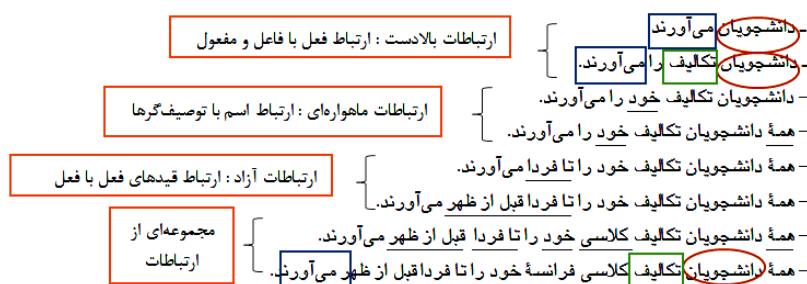
برخی متفکران دستور وابستگی معتقدند که قائل شدن به سطوح جایگشتی در دستور زایشی در واقع اختلاط سطوح معنایی و سطوح نحوی با هم است: باید دقت کرد که مثلاً در یک واحد کلامی^{۱۸}، اتصال جمله‌ای به جمله یا عبارتی دیگر به واسطه ضمیر نسبی، درواقع نشانه نوعی تغییر در سطح سازماندهی معنایی^{۱۹} است. پس در تحلیل این واحد کلامی باید نظام معنایی را ابتدا بازشناخت و آن را از نظام نحوی تمییز داد. به عبارت دیگر، قبل از آنکه به لایه‌های زیرین و رویین پرداخته شود، می‌باید سطوح منطق معنایی را که عامل دگرگونی در صورت نحوی است دریافت و بازشناسی کرد. این نکته را نهایتاً دستور زبان زایشی با ضمیمه کردن علائمی در تحلیل نحوی درختی خود می‌آورد. حال آنکه این واقعیت مربوط به ساختار نحوی نیست و نباید با آن خلط شود.

طبق نظر تنبیر «اصل بنیادی در تبدیل (جایگشت) نظم ساختاری به نظم خطی این است که در واقع ارتباطات ساختاری به شکل قطعاتی با نظم خطی درمی‌آیند تا عناصر مرتبط ساختاری در همسایگی خطی بلافصل در زنجیره کلامی قرار گیرند» (Tesnière, 1959: 10).

وی همچنین بیان می‌کند که از طریق اتصال‌ها و ارتباط‌های میان کلمه‌ای، زبان حیات می‌یابد. بدون این ارتباط‌ها، کلمه‌ها لاشه‌هایی بیش نیستند که در فرهنگ واژگان آرمیده‌اند. اتصال میان عبارت‌ها مانند «مفصل» عمل می‌کند، و به جمله اندام برای زندگی می‌دهد و این گونه افکار آدمی می‌توانند در قالب این اندام‌ها به دنیا بیایند. جمله‌سازی در اصل زندگی و شکل بخشیدن به توده بی‌شکلی از کلمه‌هاست (ibid: 11). در نتیجه تنبیر معتقد است که ساختار زنده جمله، یک هویت کامل و قائم به ذات دارد. زبان، موجود زنده‌ای است که دنیای ارتباطات خود را دارد و به واسطه آن‌ها موجودیت می‌یابد. درک اتصالات میان اجزای جمله در واقع تجسمی در ذهن از واقعیت محسوسی در جمله است. به عبارت دیگر، درک این اتصالات، حاصل فعالیت شکل‌سازی ذهن است که خوانشی از واقعیت میان اجزاء جمله به دست داده است: شکلی از پیوستگی خطی معنا در میان اجزاء که در جمله جوانه زده، و جمله را در حکم ریزاقلیمی برای کلمات درآورده است. لذا جمله سیستم زنده‌ای است که اتمسفر معنایی خاصی را آفریده است. در نتیجه برای تنبیر این مطلب واضح است که نظم‌بندی درونی این سیستم زنده (جمله) به گونه‌ای است که هویتی مستقل می‌آفریند که قدرت معنایی آن بیشتر از مجموع برد معنای عناصر تشکیل‌دهنده‌اش است، همان‌گونه که تفکر عمده در نظریه گشتالت^{۲۰}،

از آراء گوته، نیز بیان می‌دارد که کل، چیزی بیشتر از مجموع اجزایش است. از طرف دیگر، اجزای نظم یافته یک سیستم زنده را نمی‌توان به‌سادگی تغییر داد بدون آنکه در جایگاه و نقش دیگر اجزای مرتبط با آن تغییری ایجاد نشود. لذا تغییر در اتصالات میان اجزاء، بسته به قدرتشان، سبب تغییرات کاهشی و یا بسطی در جمله می‌شود. قدرت اتصالات را تنبیر با روابط بالادست و پایین‌دست توضیح می‌دهد: رابطه بالادست را عنصری ایجاد می‌کند که عناصر دیگر حول محوریت آن شکل می‌گیرند، و بر اساس ظرفیت پیوندپذیری آن به توسعه معنا کمک می‌کنند. رابطه پایین‌دست درواقع از آن عناصر ماهواره‌ای است که روابطشان پیرو موقعیت عنصر محوری جمله (در درجه نخست فعل و سپس اسم و صفت) شکل و قوت می‌گیرد.

بنابراین گشتارهایی به‌سادگی صورت می‌پذیرند که با ظرفیت‌های آزاد (نک: شکل ۱) عناصر محوری جمله، به‌خصوص فعل‌ها، در تعامل باشند:



شکل ۲: ارتباطات بالادست و پایین‌دست میان عناصر جمله

Figure2. Bottom-up and top-down communications between sentence elements

با رویکرد تنبیر به روشنی می‌توان نشان داد که چگونه برخی اتصالات، پایه ساختاری جمله‌اند و کم و زیاد شدنشان درجه وضوح معنایی جمله را جابه‌جا می‌کند. مثلاً در جمله‌های بالا افزوده و کاسته شدن هر یک از ارتباطات بالادست، مفهوم جمله را عمیقاً متحول می‌کند: «دانشجویان می‌آورند» جمله‌ای مبهم به‌نظر می‌رسد و با افزوده شدن «تکالیف» رفع ابهام می‌شود. بقیه ارتباطات، همگی در راستای توضیح بیشتر و یا بسط معنایی شکل گرفته‌اند. با توجه به آنچه در صفحات قبل گفته شد در آخرین مثال بالا مکان‌های بالقوه پیرامون فعل از

وضعیتِ «تَهِی» به وضعیتِ «پُر» رسیده‌اند و جمله‌ای از نظر معنایی پُر، و از نظر ساختاری پُرشاخ و برگ و سنگین به‌وجود آورده‌اند.

باید خاطرنشان کرد مفهوم «ظرفیت خالی» که تنبیر بیان کرده، در توضیح ساختار ظاهری برخی جمله‌ها که در آن‌ها فعل‌ها وابسته‌های نحوی عینی ندارند کمک قابل توجهی می‌کند. ظرفیت تهی بیان می‌دارد که این افعال صرفاً وابسته نحوی ظاهری^{۲۱} و یا خنثا - « il » (آن یا او) - را در لایه ظرفیت صفر خود می‌پذیرند؛ ولی در هر حال، مفهوم و حسی از بی‌ظرفیتی را به‌وضوح به خواننده انتقال می‌دهند:

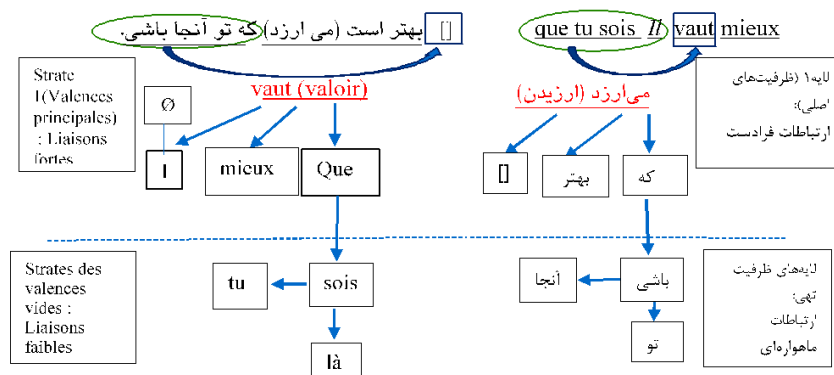
- [] بهتر است (می‌ارزد). *Il vaut mieux.*

- [] حیف است. *Il est dommage.*

- [] باید احمق بود. *Il faudrait être stupide.*

- [] می‌بارد. *Il pleut.*

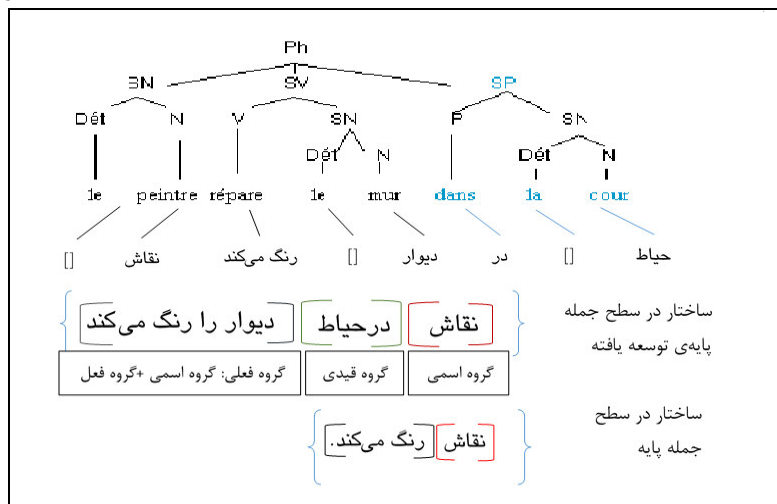
ترجمه فارسی مثال‌های بالا به‌خوبی ظرفیت تهی فعل‌ها را نشان می‌دهد و نشانی از رابطه بالادستی در آن‌ها دیده نمی‌شود، حال آنکه در مثال‌های فرانسوی، ظاهر جملات نشان از ظرفیتی ظاهری غیرتهی برای فعل دارد. همچنین لایه ظرفیت تهی، به‌خوبی گشتارهای دستوری خاصی (بسط جملاتی) را می‌تواند توضیح دهد که در آن‌ها فعل ابتدا وابسته نحوی عینی نداشته است؛ ولی در لایه ظرفیت صفر خود به یکباره جمله‌ای را به‌جای یک وابسته نحوی پذیرفته است. همانطور که در شکل ۳ می‌بینیم، رویکرد تنبیر چرخش‌های معنایی و نیز توسعه ساختاری را تا حد خوبی توضیح می‌دهد.



شکل ۳: طرح تحلیلی جایگشت‌ها بر اساس ظرفیت تهی نظریهٔ تنییر

Figure 3. Analytical schema of sentential transformations based on Tesnière's View In Zero valency

اما تحلیل این نوع مثال‌ها، که در آن‌ها فعل ظرفیت‌های اضافی به خود می‌گیرد، با رویکرد چامسکی طرح دیگری بدست می‌دهد که چندان ساده نیست: ابتدا باید ساختار پایه‌ای و زیرین جمله شناسایی و سپس رابطه‌های اجزا با نگاهی از کل به جزء دیده شود. اساس تحلیل با رویکرد چامسکی (دستور زایشی) را ساختار پایه تشکیل می‌دهد. ساختار پایه دست‌کم شامل دو گروه فعلی و اسمی است که معمولاً به این دو، گروه‌های حرف اضافه، قیدی و صفتی نیز اضافه می‌شود. یک جمله ساده در ساختار پایه‌اش می‌تواند توسعه گروهی بیابد و مادام که گروه فعلی جدیدی وارد آن نگردیده، با این رویکرد بسادگی تحلیل گشتاری می‌شود (شکل ۴). لیکن هنگامی که به جمله پایه، ساختاری نحوی دارای فعل، ضمیمه می‌شود، ترسیم طرح درختی درست با رویکرد چامسکی نیازمند پذیرش مفهومی مشابه مفهوم ظرفیت است. به عبارتی، می‌بایست ساختار ضمیمه‌شده را کنار هم‌نشین (santagme - syntagme) پذیرا قرار داد.

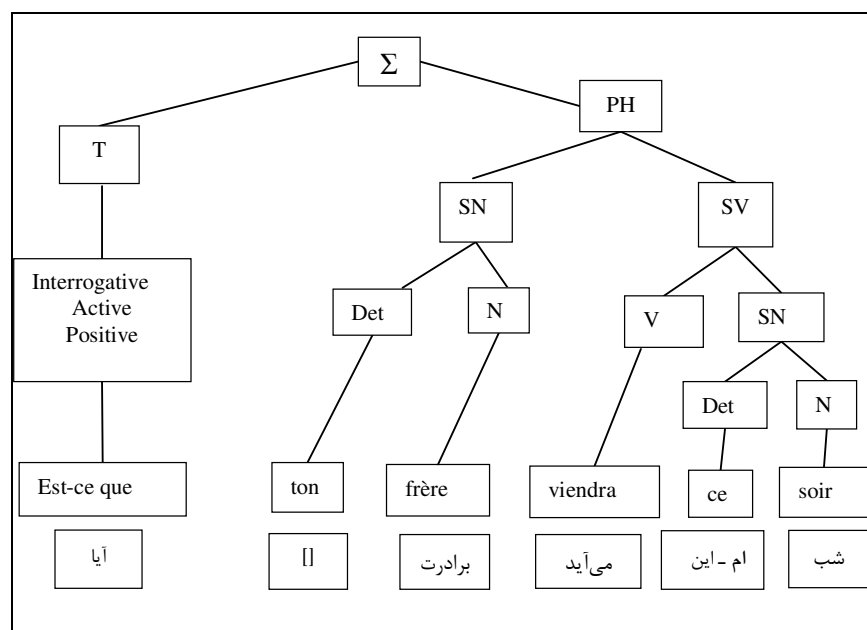


شکل ۴: طرح تحلیلی جایگشت‌های گروه‌ها در جمله پایه توسعه‌یافته، با رویکرد چامسکی

Figure 4. Analytical schema of sentential groups transformation in base developed structure according to chomskyan approach

مثلاً در جمله «بهتر است که تو آنجا باشی» (مثال شکل ۳) موصول «که»، ساختار ضمیمه‌ای را به گروه اسمی «آن» در جمله پایه «بهتر است» می‌افزاید؛ ولی تشخیص جای دقیق افزودنی‌ها و یا کاستنی‌ها در جمله پایه، در روش چامسکی، همیشه چندان که باید به‌سادگی امکان‌پذیر نیست؛ زیرا دقیقاً در همین مثال، لازم است تحلیل معنایی قبل از تحلیل ساختاری صورت‌پذیرد تا بتوان هسته پذیرای ساختار ضمیمه را شناسایی کرد. یعنی لازم است بدانیم «که تو آنجا باشی» جای ضمیر خالی «آن» را می‌گیرد (همانطور که روش تنبیر پیشنهاد می‌دهد)، و یا به آن (به گروه اسمی [آن]) ضمیمه می‌شود. لذا همانطور که گفته شد تحلیل گشتارها در برخی حالت‌های خاص با رویکرد چامسکی مبهم است. مثلاً در این رویکرد برای توضیح ساختار مجهول در جمله پایه، همواره به یک ساختار زیرین معلوم ارجاع داده می‌شود که با ساختار رویین مجهول در تعامل است. حال آنکه در برخی جمله‌ها، ساختار معلومی که مکمل فاعلی داشته باشد قابل تعریف نیست. مثلاً در جمله «وقت غذا تمام شده است» ساختار زیرین معلومی نمی‌توان ارائه داد. این مثال را ژان دوبوآ^{۲۲}، از پیروان چامسکی، در کتاب

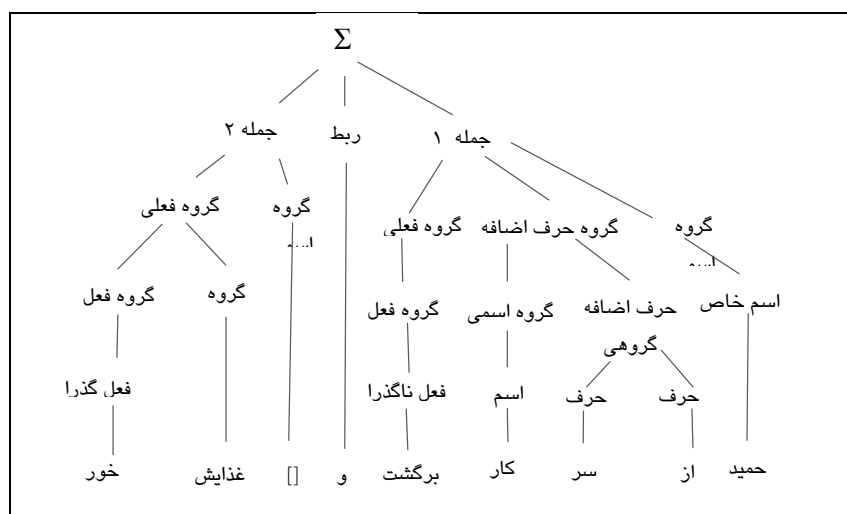
دستور ساختاری فرانسه می‌آورد، و بیان می‌کند که عبارت مجهول «وقت غذا تمام شده است»، در جمله زیرین معلوم پیشنهادی‌اش گروه فاعلی صفر دارد (DUBOIS, 1967: 87). وی بیان می‌کند که تصور کوچک‌ترین جمله پایه برای چنین جملات مجهولی که گروه مکمل فاعلی ندارند، ممکن نیست. بنابراین نتیجه آن می‌شود که برای چنین جملاتی با رویکرد چامسکی نمی‌توان جمله زیرین (پایه) ارائه کرد و جایگشت‌ها را درست توضیح داد (همان). البته باید این نکته را برجسته کرد که چامسکی می‌کوشد تا گشتارها را توصیف تحلیلی کند و به دنبال وضع قانون دستوری برای آن‌ها نیست. در همین راستا وی موفق‌تر از تنبیر در توصیف برخی تغییرات رایج، مثلاً به ساختار سؤالی درآمدن یک جمله، عمل کرده است.



شکل ۵: تحلیل جایگشت سؤالی ساختار پایه بر اساس نظر چامسکی

Figure5. Analytical schema of interrogative sentence in base structure of a sentence, according to Chomskyan Approach

تحلیل چنین گشتاری در دیدگاه تنبیر، تا حدی با نگاه به ظرفیت آزاد فعل امکان پذیر است: می توان در لایه ظرفیت آزاد، قید پرسش را که با فعل در ارتباط است، جای داد. لیکن در این دیدگاه علت تغییر آوایی (تغییر لحن پرسشی) تحلیل نمی شود. همچنین باید اشاره کرد که چامسکی، خود بیان کرده که نظریه اش در حال توسعه است (چامسکی، ۱۹۶۷)، و افزودن عامل تغییر و گشتار (T)، نیز در راستای همین تحولات صورت پذیرفته است. لذا می توان بیان کرد که وی نیز ظرفیت های اضافی (گروه ظرفیت تهی) را به تدریج در ساختار کلی جمله در نظر گرفته است. بنابراین، پویایی جمله به سان یک سیستم زنده، واقعیتی انکارناپذیر بوده و از نظر چامسکی هم پنهان نمانده است. این سیستم زنده، ظرفیت اضافی از اجزای سازنده اش در درون خود ایجاد می کند. این واقعیت توسط ذهن تحلیلگر چه به صورت لایه ظرفیت فعلی (در نزد تنبیر)، و چه به صورت عامل تغییر، و یا به زعم ما «گروه ظرفیت تغییر» (در نزد چامسکی) دیده شده است.



شکل ۶: تحلیل توسعه جمله پایه به جمله مرکب بر اساس طرح چامسکی

Figure6: The Analysis of the development of base to compound sentence according to chomskyan approach

لازم است در اینجا به این نکته نیز اشاره کنیم که ظرفیت کلی جمله اولیه در پذیرفتن جمله جدید به منزله مکمل معنایی اش با رویکرد چامسکی بهتر قابل درک است. حال آنکه مفهوم ظرفیت در نزد تنبیر به گونه ای است که نمی تواند نوعی از اتصالات ردیفی میان جملات (مثلاً به- واسطه موصول «و») را که صرفاً برای ایجاد یک گزاره بزرگ معنایی صورت می پذیرد، توضیح دهد. رویکرد چامسکی در عوض با تدبیر در نظر گرفتن ظرفیت تغییر در جمله پایه (زیرین) این اتصالات را به راحتی تفسیر می کند:

بنابراین می توان از ظرفیت آزاد در گروه های سازهای یک جمله سخن به میان آورد که در مواردی وسیع تر از ظرفیت آزاد فعلی و یا دیگر عناصر هسته ای جمله عمل می کند. این واقعیت می تواند تغییرات وسیع تری را در سطح گفتار به نمایش بگذارد و به تحلیل گشتارهای واحدهای بزرگ تر گفتاری کمک کند.

۶. نتیجه

در نگاه تنبیر فعل جایگاهی مهم در جمله دارد که به مفهوم ظرفیت و سلسله مراتبی بودن ارتباطات میان اجزای جمله می انجامد. تنبیر همچنین یک نظام خطی در ظهور کلام تصور می کند که با نظام ساختاری نحوی متفاوت است. می توان گفت که در دیدگاه او «ساختار زیرین» و «ساختار رویین» کلام که در دستور زایشی چامسکی مطرح است نیز دیده می شود: تنبیر عمل گفتار را نوعی ترجمه «نظام ساختاری» نحوی به «نظام خطی» گفتار می بیند، و عمل فهمیدن را برعکس نوعی ترجمه نظام خطی به نظام ساختاری درک می کند. این بینش نظام ها و نیز مفهوم ظرفیت در نزد تنبیر بسیار کلیدی و راهگشاست؛ به گونه ای که برخی از چینش ها و جایگشت های ساختاری و خطی جمله به واسطه آن قابل تحلیل می شوند که گاه از توانایی تحلیل دستور زایشی بالاتر می رود. دستور زایشی با تعریف موجودیتی به نام «جمله پایه همگانی»، به دنبال توصیف قابلیت های کاربران زبانی در تولید جمله های درست و نیز ساختن جمله های پرشاخ و برگ است. در این تحقیق با تحلیل داده ها و مثال ها نشان دادیم رویکرد چامسکی آنجا که تحولات را به شکل ظرفیت هم نشین های اصلی در قبول هم نشین های افزودنی به جمله پایه می بیند، به رویکرد ظرفیت محور تنبیر نزدیک می شود، و مانند آن مفهومی از ظرفیت را نشان می دهد که در عناصر هم نشین^{۲۳} جمله هنگام پذیرش عناصر هم نشین متممی جدید (مثلاً

گشتارهای پرسشی و یا مجهول‌سازی) به‌خصوص خودنمایی می‌کند. با نظر به تحلیل گونه‌شناختی چامسکی در تکامل جمله با ساختار زیرین به سمت جمله با ساختار رویین، توانستیم به این رهاورد برسیم که مفهومی از «ظرفیت آزاد در گروه‌های سازه‌ای یک جمله» وجود دارد که مشابه ظرفیت آزاد فعل در نزد تنبیر، در مواردی وسیع‌تر از آن عمل می‌کند. این نگاه به مفهوم ظرفیت می‌تواند تغییرات و گشتارهای وسیعی را در سطح جمله توضیح دهد، و به تحلیل گشتارهای واحدهای بزرگ‌تر گفتاری کمک کند.

۷. پی‌نوشت‌ها

1. Eléments de syntaxe structurale
2. Richard Baum
3. Syntactic Structures
۴. Syntagme : عناصر همنشین در جمله
5. Grammaire de dépendance
۶. Actant^۱ : وابسته نحوی و یا همان متمم در فارسی است که در دستور زبان سنتی از قید (قید جمله و یا قید فعل) تمییز داده می‌شود (ر.ک. امید طیب زاده . (۱۳۸۵). ظرفیت فعل و ساختارهای بنیادین جمله در فارسی امروز پژوهشی بر اساس نظریه دستور وابستگی. تهران: نشر مرکز)
7. a valents
۸. وابسته‌های ظاهری (تو خالی) اکثراً در بیان کنشی جوی ([آن] می بارد (Il pleut. و یا در اطلاق حالتی به فاعلی غیرفعال ([آن] بنظر خوب می‌آید. (Il paraît bon) بکار می‌آیند.
9. monovalents
10. bivalents
11. transitifs
12. trivalents
۱۳. برای شناخت بیشتر نظر تنبیر در زمینه‌ی فعل‌های متعدی به کتاب زیر با عنوان ساختارهای جمله‌های ساده در فرانسه که به زبان فرانسوی است مراجعه شود:
- J.P. Boons, Ch. Leclère, A. Guillet 1977, *Les structures des phrases simples en français*, Laboratoire d'Automatique Documentaire et Linguistique, Droz, Genève.
۱۴. Adverbe de quiddité: قیدی است که شرایط وابسته ذاتی یک عمل را بیان می‌دارد.
۱۵. Binarisme : به فرایندهای زبان شناختی اشاره دارد که با تکیه بر نظریه آواشناسی ژاکوبسن، رابطه‌های میان اجزاء زبان‌شناختی را در رابطه‌هایی دوتایی و در تقابل با هم محدود می‌بیند.
16. Stemma

17. indicateur syntagmatique
18. énoncé
19. niveau de l'organisation sémantique
20. Gestalte

۲۱. وابسته‌های ظاهری (تو خالی) اکثراً در بیان کنشی جوی ([آن] می بارد Il pleut) و یا در اطلاق حالتی به فاعلی غیرفعال ([آن] بنظر خوب می آید Il paraît bon) بکار می آیند.

22. Jean Dubois
23. Syntagme

۸. منابع

- چامسکی، نوآم (۱۹۵۷). *ساخت‌های نحوی*. ترجمه احمد سمیعی (۱۳۶۲). تهران: خوارزمی.
- دبیرمقدم، محمد (۱۳۸۷). *زبان‌شناسی نظری: پیدایش و تکوین دستور زایشی*. تهران: سمت.
- طبیب‌زاده، امید (۱۳۸۵). *ظرفیت فعل و ساخت‌های بنیادین جمله در فارسی پژوهشی بر اساس نظریه دستور وابستگی*. تهران: نشر مرکز.
- متولیان، رضوان (۱۳۹۲). «الگوی کاهش ظرفیت فعلی: شواهدی از زبان فارسی». *مطالعات زبان و گویش‌های غرب ایران*. د ۱. ش ۳. صص ۴۹-۶۷.
- مهرجو، علی (۱۳۹۴). «بررسی ظرفیت فعل در زبان فارسی معاصر: پژوهشی بر اساس دستور وابستگی». *جستارهای زبانی*. ش ۶. صص ۲۸۱-۲۹۷.
- ولی‌پور، علیرضا (۱۳۸۶). «مسائلی درباره کاربردهای تحلیل متن با استفاده از روش‌های صورت‌گرایانه و نقش‌گرایانه». *پژوهش ادبیات معاصر جهان*. ش ۱۳. صص ۱۲۱-۱۳۹.
- Booms, J.P.; Ch. Leclerc; A. Guillet (1977). *Les Structures des phrases simples en français*, Laboratoire d'Automatique Documentaire et Linguistique. Genève : Droz.
- buyssens, Eric. (1969). "La grammaire générative selon Chomsky". In: *Revue belge de philologie et d'histoire*. Tome 47, Langues et littératures modernes .pp. 840-857.
- Dubois, J. (1967). *Grammaire structurale du français*. Paris : Larousse.

References:

- Booms, J.P.; Ch.Leclere; A. Guillet, (1977), *Structures of Simple Sentences in French*. Laboratory of Automatic Documentary and Linguistics. Geneva: Droz. [In French].
- Buysens, E. (1969). "Generative Grammar according to Chomsky". In: *Revue belge de philologie et d'histoire*, tome 47, Langues et littératures modernes .Pp. 840-857. [In French].
- Chomsky, N. (1957). *Syntactic Structures*. The Hague: Mouton & Co. Translated by Ahmad Sami'I into Persian. [In Persian].
- Chomsky, N. (1957 -1967). *Aspects of Theory of Syntax*. USA: The M.I.T Press.
- Dabir Moghadam, M. (2008). *Theoretical Linguistics:Emergence of Generative Grammar*. Tehran: SAMT.[In Persian].
- Dubois, J. (1967). *Structural Grammar of French*. Paris: Larousse. [In French].
- Kübler, S.; R. McDonald & J. Niver, (2009), *Dependancy Parsing. Synthesis Lectures on Human Language Thecnologies*. 1 (1). Pp. 1-127. Morgan & Claypool Publishers.
- Mehrjou, A. (2015). "A study of verb valency in modern Persian language, according to the Dependency Grammar". *Language Related Research*. No' 6.Pp. 297-281.[In Persian].
- Mel'cuk, I. (1988). *Dependency Syntax: Theory and Practice*. Albany, N.Y.: The SUNY Press.
- Motevaseliyan, R. (2013). "A pattern of verb valency reduction: some examples in Persian". *Studies of the Language and Dialects of Western Iran*. No.3.Pp. 49-67. [In Persian].
- Tabibzadeh, O. (2006). *Verb Valency and Fundamental Constructions of the Sentence in Persian (According to Dependency Order Theory)*. Tehran: Markaz Publishing. [In Persian].

- Tesnière, L. (1959- 1966). *Eléments de syntaxe structurale*. Paris : Librairie C. Klincksieck.
- Valipour, A.R.. (2007). “Issues on the applications of text analysis using formalist and Functional methods”. *Research in Contemporary World literature*, No 44 [In Persian].